

افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نپاشد تن من مباد
همه سر به سر تن به کشتن دهیم

بدین بوم و بر زنده یک تن مباد
از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

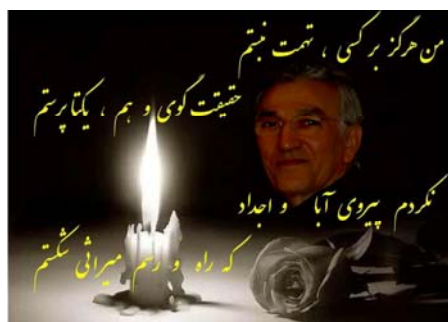
afgazad@gmail.com

Political

سیاسی

نعمت الله مختارزاده

۱۶ اگست ۲۰۱۸

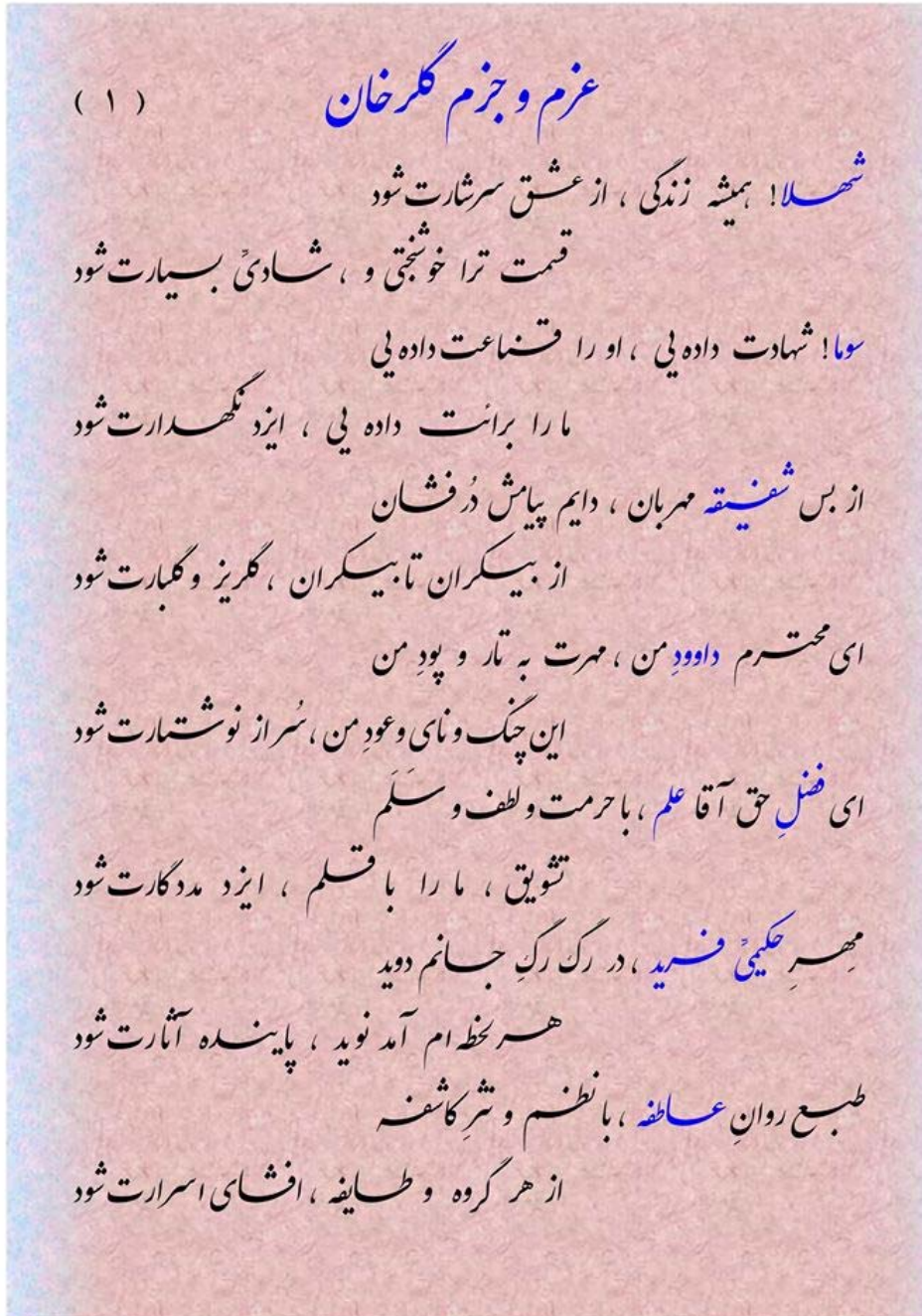


عزم و جزم گلرخان

شهلا! همیشه زندگی، از عشق سرشارت شود
سوما! شهادت داده بی، او را قناعت داده بی..
از بس شفیقه مهربان، دایم پیامش دُر فشان
ای محترم داوود من، مهرت به تار و پود من
ای فضلِ حق آقا علم، با حرمت و لطف و سَلَم
مهرِ حکیمی فرید، در رگ رگ جانم دوید
طبع روانِ عاطفه، با نظم و نثرِ کاشفه
شاهد! هنر می آفری، لعل و گهر می آفری
از مرچ، شکر آفری، از خار، شبدر آفری
فکرت! تو فخرِ شاعران، از تازه و نو آوران
تیمور! صدايت دلنشین، خیلی ملیح و بهترین
Shi Rin! پیامت عنبرین، با سادگی، زیباترین
آمیس! با گل آمدی، با لحنِ بلبل آمدی
پیغام تازه در رسید، زان مردِ دانای رشید
راعی! شکایه می نکن، از من، گلایه می نکن
سیرت، خر بارت شده، ساداتِ خرکارت شده

قسمت ترا خوشبختی و شادی بسیار شود
ما را برائت داده بی، ایزد نگهدارت شود
از بیکران تا بیکران، گلریز و گلبارت شود
این چنگ و نای و عود من، سُر از نوشتارت شود
تشویق، ما را با قلم، ایزد مدد گارت شود
هر لحظه ام آمد نوید، پاینده آثارت شود
از هر گروه و طایفه، افشای اسرارَت شود
الماس و زر می آفری، عالم خریدارت شود
از خر، غضنفر آفری، خائن سر دارت شود
هم کیش و از هم باوران، تبشیر افکارت شود
با تال و آهنگ نوین، تقدیر از کارت شود
از من ترا صد آفرین، نمره، به خروارت شود
پُر ساغر از مُل آمدی، حداد کی یارت شود
کای محترم یارِ مجید، پاسخ، نه تکرارت شود
از او حمایه می نکن، آخر به انکارت شود
ارشد اگر یارت شده، سیمین غرضدارت شود

حدا! این غرغر چرا؟ بی ضربه، خوردی سر چرا؟ گفتی بالاخر، فر چرا؟ پیری، چنین خوارت شود
 گر جان تو خارش کند، سیمین ترا مالش کند راعی به آسایش کند، طالب نظردارت شود
 این کار، کار یار تو، آن خوشگلک دلدار تو افتاده در پیکار تو، بر ضد اشعارت شود
 بیخود کلنگ می کنی، خود را پلنگ می کنی گاهی ملنگ می کنی، اشعار طومارت شود
 دایم تو و دکامیزی، بی آب و کولا میزنی تنهای تنها میزنی، کس می نه غمخوارت شود
 حالا رسیده گلبدین، با دالخوران لعین دارد تجارتها ز دین، ترسم که بادارت شود



شاهد! هنرمی آفری، لعل و گمری آفری (۲)
 الماس و زر می آفری ، عالم خسیدارت شود
 از مرچ ، شکر آفری ، از خار ، شبر آفری
 از خسر ، غصنفر آفری ، خان سردارت شود
 فکرت ! تو فخر شاعران ، از تازه و نو آوردان
 هم کیش و از هم باوران ، تشبیر افکارت شود
 تیمور ! صدایت دلنشین ، خیلی ملیح و بهترین
 با تال و آهنگ نوین ، تقدیر از کارت شود
 Shi Rin ! پیامت عبرین ، با ساده گی ، زیاترین
 از من ترا صد آفرین ، نمره ، به خسروارت شود
 آمیس ! با گل آمدی ، با سخن بلبل آمدی
 پُرساغر از مل آمدی ، حداد کی یارت شود
 پیغام تازه در رسید ، زان مرد دانای رشید
 کای محترم یار مجید ! ، پانخ ، ز تکسرات شود
 راعی ! شکایه می کنن ، از من ، گلایه می کنن
 از او حسایه می کنن ، آخسر به انکارت شود

سیرت، خسرِ بارت شده، سادات، حرکات شده (۳)
 ارشد اگر یارت شده، سیمین غرضدات شود
 حداد! این غرغر چرا؟ بی ضربه، خوردی سر چرا؟
 گفتمی بلاخر، قر چرا؟ پیری، چنین خوارت شود
 گر جان تو خارش کند، سیمین ترا ماش کند
 راعی به آسایش کند، طالب نطسردارت شود
 این کار، کار یارِ تو، آن خوشگلک دلداری تو
 افتاده در پیکارِ تو، بر ضد اشعارت شود
 بیخود کلنگ میکنی، خود را پلنگ میکنی
 گاهی ملنگ میکنی، اشعار طومارت شود
 دایم تو و دکا میسنی، بی آب و کولا میسنی
 تهنای تهنای میسنی، کس می نه غنخوارت شود
 حالار سیده گلبدین، با داخوران لعین
 دارد تجارتها ز دین، ترسم که بادارت شود